

## تعلیم و تربیت الهی: اصل العلم

### اثر ایادی امرالله جناب ابوقاسم فیضی

#### سفر طالب حقیقی

از جمله اصول اساسی حضرت بهاءالله برای حفظ نظم عالم و وحدت امم، این اصل تحرّی حقیقت است که یکی از معدود مواردی است که منحصرأً موجّه است، در حالی که سایر موارد اساساً جمعی است و در وهله اولی متضمّن تحوّل اجتماعی می باشد. فی المثل، افراد مسئول نیستند که لسان بین المللی را تعیین و اتخاذ نمایند یا نظام بین المللی تعلیم و تربیت را تدوین کنند، امّا قطعاً باید تحرّی حقیقت کنند و تحقیق را مستلّ از دیگران انجام دهند. درک این نکته نیز برای ما حائز اهمیت است که این اصل شمشیری دولبه است؛ یک لبه حق را از باطل جدا می سازد، و دیگری فرد مومن را، حین مواجهه با امتحانات الهی، در مقابل نفس اماره خود حفظ و صیانت می کند.

این اصل نه تنها در مورد حیات روحانی فرد کاربرد دارد، بلکه پی بردن به این نکته واجد اهمیت است که در هر کاری که مایل است انجام دهد، قابل استفاده است. فرد در کلیّه اقدامات عمده یا جزئی از این جریان تحقیق عبور می کند. مسلماً امری اجتناب ناپذیر و بنیادی ترین امتیاز ویژه هر فردی است.

سوال این است که آیا نگرش والدین بهائی نسبت به کودکان خود باید بار آوردن آنها به عنوان بهائی باشد یا آن که با فرضیه بسیار اشتباه و امید واهی که کودکان امر مبارک را خود خواهند یافت، باید آنها را به خود واگذاشت.

مورد اخیر سوء تعبیر از بیانات الهیه و یکی از بزرگ ترین عواملی است که در بسیاری از اقالیم، سبب کاهش تعداد، تخریب روحانی عائله های بهائی، و عدم پیشرفت امور در امر مبارک است.

مسلماً بسیار اسف انگیز است که بعضی از احبّای جدیدالتّسجیل، به علت قنّت معرفت نسبت به امر جامع الشّمول ما، و در تمایل خود به پیمودن راهی که کمترین مقاومت را در مقابل آنها دارد و برای اسکات ندای وجدان خود، اصل بسیار اساسی حیات ابدی انسان را اشتباه تعبیر می کنند. به این ترتیب موهبت الهی که به ما سپرده شده باید به عنوان مشعلی مورد استفاده قرار گیرد که انوار آن در طرق تیره و تاریکی شعله ای فروزان و روشنی بخش راه ما باشد، به آتشی تبدیل می شود که کلیّه الیاف موجودیت روحانی ما را می سوزاند و اجازه نمی دهد چیزی باقی بماند، مگر استخوان بندی خلقت عنصری ما که مقدر است به خاک تبدیل شود.

بی نهایت محزون وقتی مشاهده کردم برخی از خانواده های بهائی، اگرچه خود آنها اعضاء فعالّ جوامع مختلف بهائی بودند، در اثر سوءتفاهم اسفناک و برداشت نادرست از این اصل بنیادی، حتّی یک کلمه درباره میراث جاودانی ما، یعنی امر مبارک، با فرزندان خود صحبت نکرده اند. بی توجّه به نتیج این غفلت در کلیّه قلوب و اذهان، طوری رفتار می کنند که گویی جامعه ای سرّی هستیم. در خانه های کاملاً آراسته مملو از اسباب و اثاثیه فاخر هیچ علامت و نشانی از امر مبارک نیست. حتّی برخی از آنها را دیدم که از ذکر وابستگی دینی خود شرمند اند به این ترتیب امر مبارک برای فرزندان آنها ناشناخته باقی می ماند؛ فرزندان که اطمینان دارم، بدون آن که ادنی نگاهی به افق وسیعی که شمس مشرق حقیقت آن را نورانی ساخته از خانه های خود می روند و پراکنده می شوند.

این والدین در مقابل سوال مطرح شده بدون استثناء پاسخ می دادند، "می خواهیم که خودشان، با تحقیق و تحرّی مستقل، امر مبارک را بیابند."

جواب هایی از این قبیل آنچنان قلبم را قرین حزن و الم می ساخت که کلامی رسا نمی یافتم که آنطور که شایسته است احساسات مرا بیان نماید.

"خودشان امر مبارك را بيايند؛ چه اظهار نظر غلطي. چگونه آن را بيايند؟ از طريق چه كسي و از كجا؛ اگر در خانه هاي خود نيايند، اگر با راهنمايي هاي محبت آميز و هوشيارانهء والدين خود نشنوند، از چه كسي راه را بپرسند و بيايند؟ اگر ما دل به حال فرزندان خود نسوزانيم و آنها را در امواج ويرانگر دريايي متلاطمي به نام "اجتماع" بيندازيم، چطور انظار داريم ديگران دل به حال آنها بسوزانند، دستشان را بگيرند، آنها را نجات دهند و به سواحل امن و امان برسانند؟

اگر مقصود ما از "تحري بالاستقلال حقيقت" اين است، چرا نهايت سعي و تلاش خود را به كار مي بريم كه بهترين مدارس را براي آنها بياييم، آنها را قبل از موعد، حتي سالها قبل از ورود به دانشگاه ثبت نام كنيم؟ چرا مرتباً آنها را به حضور در كلاس ها در هر دوره توصيه مي كنيم، چرا آنها را به كار بهتر و فعاليت بيشتري تشويق مي كنيم و به پيشرفت هاي روزمره آنها در آنچه كه علوم و فنون مي شود فخر و مباهات مي كنيم؟ چرا آنها را آزاد نمي گذاريم كه راه خود را در موسسات آموزشي بيايند و آنها را به حال خود وا نمي گذاريم تا انتخاب خود را داشته باشند و از آنها نپرسيم كه آيا وقتشان را در مدرسه مي گذرانند، يا در بارهاي مشروب و قمارخانه ها؟

در مورد تعليمات مادّي، بلاترديد ما به فرزندان خود توصيه مي كنيم كه به كسب معلومات تخصصي بپردازند، نظم و انضباط داشته باشند، و مراقبم كه مبدا فرستي را از دست بدهند. اما افسوس! در اين موضوع كه بسيار حياتي است و مانند نود خورشيد در كليّه وجوه زندگي عزيزان ما است، و سعادت ابدي آنها را تضمين مي كند، ما بي اعتنا، بي توجه، بي تفاوت و آسوده خيال باقي مي مانيم.

اگر توجه ما به رهايي خود از مخصصه بي اعتقادي، شك و نابوري و ارتقاء به وضعيت معرفت، ايمان و ايقان به حقيقت رسالت حضرت بهالله معطوف گردد، وقتي كه به اين مقصد نهايي واصل شويم و حضرتش را به عنوان مرّي الهي بشناسيم، سفر ما به انتهي رسيده است. اين بدان معني است كه بعد از آن هر اقدام حضرت بهالله و هر بياني كه از قلم يا لسان مبارك نازل شده بايد به عنوان ظهور نفس حقيقت پذيرفته شود؛ و روح تحري و تحقيق به مسافري كه دست به اين سفر زده تا ناخالصي هاي كذب و ناراستي را از گوهرهاي حقيقت بزدايد و در اين سفر آنقدر پيش برود تا كليّه اجزاء اين هيكل عنصري و حتي هر شعري از آن، زبانها بيايند تا نور ايمان را در قلب و جانش روشن شده بيان كنند.

اما سفر به پايان نمي رسد. بعد از وصول به مقام ايمان، مسافر در ساحل اقيانوس بي پايان و عميق بيانات الهيّه قرار مي گيرد. او بايد خود را در آن غرق سازد، نه آن كه حقيقت هر كلمه، اصل يا حكمي را معاينه و بررسي كند. خير، برعكس، با قلبي مشحون از ايقان و حالي از خضوع و خشوع تام، فرد مومن به مراقبه و تعمق خواهد پرداخت و دست به دعا بر خواهد داشت و بعد به كشف لئالي حكمت خواهد پرداخت و جمال و اسرار و رموز لاتعدّ و لاتحصايي را كه در هر كلمه نهفته است مشاهده خواهد كرد.

## هدف از كلّ علم

قبل از آن كه به موضوع اصلي اين مقاله برگرديم، به دو گزيده از تاريخ فنا ناپذير نبيل توجه مي كنيم تا حافظهء ما را نسبت به اعمال ابطال و قديسين امر مبارك تازگي بخشد. اينها دو جنبه مسألهء فعلي را روشن خواهد كرد كه اطمينان دارم تحقيق ما را سهولت بيشتري خواهد بخشيد.

به محض اينكه حجت زنجاني نداي امر جديد را شنيد، در مقام تحقيق برآمد و شخصي از ثقات معتمد خويش را كه ملا اسكندر نام داشت براي تحقيق مطلب به شيراز فرستاد. ملا اسكندر پس از ورود به شيراز چهل روز توقف نمود و به حضور مبارك مشرف شد. عظمت امر را دريافت و نسبت به امر جديد مومن گشت. به اجازهء حضرت باب به زنجان مراجعت نمود و در هنگامي كه علما در محضر حجت مجتمع بودند، نزد وي رفت. حجت از او پرسيد آيا به امر جديد مومن شدي يا نه. ملا اسكندر ورقي چند از آيات مبارك كه اي كه از قلم حضرت اعلي نازي شده بود، به حجت داد و گفت اينها را مطالعه كنيد، من مطيع امر شما هستم. حجت خشمناك گرديد و به ملا اسكندر گفت اين چه حرفي است كه مي زني؟ اگر علما

در این محضر نبودند، تو را مجازات می‌کردم. مگر نمی‌دانی که اصول دین تحقیقی است؟ ردّ و قبول من برای تو چه فایده‌ای دارد؟ وقتی که اوراق را مورد مطالعه قرار داد و یک صفحه آن را خواند، بی‌اختیار به سجده افتاد و گفت شهادت می‌دهم که این کلمات از مصدری نازل شده که قرآن از آن مصدر نزل یافته است. هر که حقانیت قرآن را معتقد است باید یقین داشته باشد که این کلمات هم بر حقّ است؛ کلمات الهی است؛ هرچه صاحب این کلمات بگوید چون من عندالله است، اطاعتش واجب است. ای نفوس که در این مجلس حاضرید، همه شاهد باش من به صاحب این کلمات مومن هستم؛ اگر روز را شب بخواند و آفتاب را سایه بداند، بدون هیچ‌گونه شکّ و ریبی فرمان او را اطاعت می‌کنم؛ زیرا حکم او حکم خداست. هرکه به انکار او بپردازد، خدا را منکر شده است. (مطالع الانوار ص 168)

جناب حجّت مدّتی بود که یکی از خواص و معتمدین خود را که مشهدی احمد نام داشت برای تقدیم عریضه و هدایای چندی به حضور حضرت باب به شیراز فرستاده بود. یک روز جناب حجّت با شاگردان خود مشغول صحبت بودند. در این بین مشهدی احمد از شیراز مراجعت کرد و نامه سر به مهری از حضرت اعلی به حجّت داد. لوحی از حضرت اعلی بود که در ضمن آن ایشان را ملقب به حجّت فرموده بودند و تأکید فرموده بودند که حجّت از بالای منبر خلق را مورد مخاطب ساخته تعالیم اساسیه امر مبارک را برای مردم شرح بدهد. جناب حجّت به محض اینکه لوح مبارک را قرائت کرد، تصمیم گرفت مطابق دستوری که به او رسیده رفتار کند. فوراً درس را تعطیل کرد و شاگردان خود را مرخص نمود و به آنها فرمود از این به بعد درس نخواهم گفت و به آنها گفت "طلب العلم بعد حصول المعلوم مذموم." (ص 565)

حضرت بهالله هر هیکل بشری را، صرف نظر از نژاد، رنگ، کشور یا اقلیم به مثابه معدنی می‌دانند که خداوند، بر اساس حکمت متعالیه و محبت لانهایه اش، جواهراتی در آن به ودیعه نهاده که باید با جریان‌های تربیتی صحیح، الهی و جامع، کشف گردد، صیقل یابد و پرورش داده شود. این جواهرات عبارت از قوای مکنونه و استعدادهایی پنهان در وجود انسان است که هر فردی موهوب بدان است. وقتی که این قوا و استعدادها مکشوف گردد و به طریق صحیح تحت پرورش واقع شود، عالم انسانی آینه ملکوت شود و کلیه کمالات الهی در نهایت جلال و جمال در آن منطبق گردد.

## تربیت الهیه – اصل العلم

موضوع وسیع و پر دامنه تعلیم و تربیت بهائی دارای تبعات و انشعابات بسیاری است که کلیه وجوه حیات انسان را در بر می‌گیرد و ادبیات امر مبارک مشحون از توضیحات و تشریحاتی است که مبهم‌ترین زوایای روح انسانی را در مقابل چشم ما مکشوف می‌سازد. چقدر مایه تأسف و حسرت است که نوع بشر در کمال خود رأیی و عصیان این فیوضات غنی و پربرکات الهی را رها می‌کند و طریق ننگ و رسوایی را در پیش می‌گیرد و در سبیل عذاب ابدی و فنا و نابودی قدم بر می‌دارد.

آنچه که بیش از آن مایه تأسف است این است که مومنین به مظهر ظهور کلی الهی خود را از پیروی از این نصایح محبت‌آمیز محروم سازند. مادام که ما دارای طبقه بندی‌ها و ترجمه‌های موثق از آثار مبارکه نیستیم، من در این مقاله خود را به مناسبت وظایف والدین نسبت به فرزندانمان محدود می‌کنم.

ابتدا باید بدانیم که بین تربیت، به معنای تهذیب شخصیت انسانی، و تعلیم تفاوتی عظیم وجود دارد. مولای محبوب ما، حضرت مولی‌الوری تأکید فرموده اند که تربیت باید همیشه بر انباشت علم و دانش مرّج باشد. برای اطلاع از نکات و حقایق، حفظ کردن فرمول‌های متعدّد و تکرار طوطی‌وار نظریه‌های علمی مایه فخر و مباهات انسان نیست. فخر حقیقی در تربیت انسان و سلوک اخلاقی او است که او را قادر می‌سازد آینه کمالات الهی باشد و مانند نجم درّی بدرخشد، موت را بر استفاده از دانش برای انهدام نوع بشر ترجیح دهد.

در جهت وصول به این هدف است که ما تشویق به پیشرفت و ترقی می‌شویم. تربیت الهیه را حضرت بهالله در میان اوامر خود در اعلی مدارج توضیح می‌فرماید و آن را صیانت اعظم برای امر الهی بر می‌شمارند. موسسات تربیتی ابتدا باید احکام و حدود الهیه را در قلوب و اذهان اطفال جای دهند. به این ترتیب اطفال با عبادت الهی رشد می‌کنند و

یکدیگر را به عنوان فرزندان خداوند دوست خواهند داشت. بلافاصله بعد از این حکم الهی، حضرت بهالله در مورد افراط در هر نظامی که فردی و جمعی به تعصب و حمیه جاهلیه منجر شود و قلوب فرزندان ما را نسبت به یکدیگر نابردبار سازد، هشدار می دهند.

## مسئولیت والدین

درسی را از طبیعت فرا گیریم. وقتی مادری باردار می شود، طبیعت شرایط معینی را در هیکل عنصری او ایجاد می کند که جنین در حال رشد را شکل می دهد. در این جو صحیح رشد عنصری کودک آغاز می شود. والدین که با شوق وافر مایلند که سیمای این اطفال نازنین کوچک را مشاهده کنند، هرگز تولد او را به جبر و زور تسریع نمی بخشند. برعکس آنها صبورانه صبر می کنند تا میقات معین که ذات الهی تعیین فرموده فرا رسد و همه چیز را با هماهنگی کامل با جریان طبیعی حفظ می کنند. وقتی که لحظه مبارک و پرمیمنت در اثر فعالیت قوای طبیعی فرا می رسد، کودکان در این جهان وسیع متولد می شوند.

حال همین قاعده را در مورد خانه دوم طفل که در اثر عنصری به آن وارد شده به کار ببریم.

مقصود ما از تربیت الهی در خانه خلق محیط و فضایی است که کودک در آن بتواند قوای روحانی این عصر را استنشاق کند، تنفس کند و در زمان معین مانند گل سرخ شکفته شود، از حالت غنچه به حالت گل شکوفا در آید، و وجودش در باغ الهی را تحت مراقبت و صیانت باغبان الهی اعلام کند. این را به جبر و زور یا به هر شکلی از اجبار نمی توان حاصل کرد، درست همانطور که ولادت روحانی را نمی توان با قوای خارجی تحقق بخشید. ما هرگز سعی نمی کنیم در زمستان گل را از ساقه اش بیرون بکشیم. گل ها در زمان معین، طبق قواعد و مقرراتی که خالق اخص بر گیاهان حاکم ساخته را مزین می کنند.

در توضیح آن مثالی می زنیم. اطفالی که در منازل بزرگ می شوند که موسیقی موتزارت یا بتهوون غالباً پخش می شود، مطمئناً از این نوع موسیقی لذت می برند. این بدان علت حاصل می شود که جو منزل مشحون از چنین نغماتی است. این کودک در این جو دم می زند و آنها را تنفس می کند. در واقع این هدف واحد محل تمرکز و توجهی می شود که والدین را به هم بسیار نزدیک می سازد.

اگر والدین هر صبح و شام، آنطور که حضرت بهالله امر فرموده اند به زیارت آثار الهی بپردازند در منازل خود بیوت تبلیغی را تشکیل دهند و در آن به کلیه نفوس با هر رنگ، از هر طبقه و آیینی که باشند محبت و احترام نمایند به ادای نماز قیام کنند، در ضیافت نوزده روزه شرکت کنند، ایام محرّمه را رعایت نمایند، و در جمیع این مراسم اطفال را نسبت به اهمیت هر عملی آگاه سازند، دیگر والدین لزومی ندارد چیزی خوف و هراس داشته باشند. آنها در کمال میاهات گلهدی در حال رشد را در منازل خود مشاهده می کنند. به این ترتیب روح امر میارک هر لایه ای از جو خانه را مملو می سازد. گرما و روشنی این محبت الهی که از چنین خانه ای ساطع می گردد، قطعاً به این خردسالان کمک می کند در حقیقه الهی به درختانی بارور تبدیل شوند و در زمان معین نه تنها با کلام خود بلکه با تنزیه اعمال و تقدیس رفتار اعلام کنند که تحت رایت سمحای اسم اعظم مجتعمند؛ مانند جیوش جند حیات عمل کنند، در جبهه های نبرد تبلیغ، تحکیم و میادین خدمت مهاجرت موجب انتصارات و فتوحات شوند.

آثار ما به این نکته نیز اشارت دارند که مادران باردار توصیه می شود که برای رشد و پرورش روحانی کودک که در بطن مادر است به تلاوت کلمات الهیه بپردازند. به مادر توصیه می شود، بعد از تولد فرزند وقتی که او را در بستر می خواباند، برای او مناجات بخواند. تأثیر این کلمات در قلوب نوزادان به عنوان نور و گرمای خورشید برای گاهای در حال رشد توصیف شده است. موقعی که کودکان رشد می کنند، از والدین خواسته می شود که بیانات الهی را به آنها بیاموزند. در سن پنج سالگی، آنها را باید مجتمع ساخت تا از تربیت الهیه برخوردار شوند. ما به وضوح مشاهده می کنیم که تربیت مورد

تأکید قرار گرفته و از لحاظ اهمیت در مرتبه اولی واقع شده است. صریحاً توصیه شده که ابتدا ادب و احترام را به کودکان بیاموزیم و بعد از آن آنها را کسب علم و دانش ترغیب نماییم.

## لزوم تربیت روحانی در ابتدای زندگی

تعلیم علم باید شانه به شانه تربیت الهی پیش برود، و الا آنچه که انسان را فرا می‌گیرد تحت سلطه آن و شهوات قرار می‌گیرد. این صفات سبب می‌شوند علم به ننگ و رسوایی بدل شود و فانی ابدی را نصیب جمیع دستاورد های انسان سازد. حضرت عبدالبهاء با محبت عظیم و عمیقی که نسبت به اطفال داشتند، از احبّای می‌خواهند که نهایت سعی خود را بکنند که این نونهالان عزیز از تربیت بهائی برخوردار شوند به طوری که بتوانند به اهمیت عمل به موجب احکام الهی در زندگی خود پی ببرند. ایشان وعده می‌دهند اطفالی که در حدایق الهی محبت و در منازل مشحون از روح بهائی تربیت شوند آنچه را که دیگران در دوازده ماه فرا می‌گیرند، آنها در يك ماه یاد خواهند گرفت. هیکل مبارك والدین را تشویق می‌فرمایند که در هدایت قدم های ضعیف اولیه نونهالان خود در سبیل جلال ابدی ساعی و کوشا باشند. کلّ این عمل باید در نهایت شفقت، مراقبت محبت آمیز و لطف و مرحمت صورت گیرد. ایشان علیه تنبیه ضرب و شتم اطفال هشدار می‌دهند. تجربه نشان می‌دهد که چنین رفتاری برای رشد قوای ذهنی، روحانی و حتی نیروهای جسمانی طفل سخت مضرّ و مخرب است؛ طریق خروج قوا و جریان استعداد های کنون را مسدود می‌سازد. بعلاوه روز به روز نفرت بیشتری نسبت به خانه و هر آنچه که به آن مربوط است پیدا می‌کند.

همیشه باید این اصل اساسی را به خاطر داشته باشیم حضرت مولی الوری تأکید می‌فرمایند که تربیت اطفال بالاتر از پانزده سال فوق العاده مشکل و در بعضی موارد غیر ممکن است. آیا ما می‌توانیم شاخه را وقتی که سخت و محکم شده راست کنیم؟ حضرت عبدالبهاء انذار می‌فرمایند که چنین اطفالی در ورطه مشقت و نکبت رها می‌شوند، و قربانی نابرابری ها، بی انصافی ها، تکبر، غرور و اغلب نارسایی های ذهنی و روانی می‌گردند. آنها مورد تحقیر و اهانت واقع می‌شوند، بیمار و بی اعتبار و برای همیشه شرمسار از خویشتن می‌گردند. از امتحانات الهی به ندرت سربلند بیرون می‌آیند.

آنها درباره والدین خود که مشعل هدایت را در دست داشتند و سعی نکردند راه را به عزیزان خود نشان دهند، چگونه فکر خواهند کرد؟

والدینی که با غفلت خود، فرزندان خود را در ورطه نکبتی چنین عمیق به انحطاط و هبوط محکوم می‌سازند، یقیناً در ساخت الهی مسئول و مأخوذند. جمال قدم ما را موگدا انذار فرموده اند که والدین را به علت این غفلت مأخوذ خواهند داشت و آن را از معاصی کبیره محسوب خواهند داشت - معصیتی که ابداً قابل بخشش نخواهد بود.

توصیه حضرت بهاله در مورد تربیت الهی فرزندان شان چنان موگد است که همانطور که آن حضرت خاطر نشان فرموده اند، نفوسی که از چنین مسئولیتی غفلت نمایند، نزد خداوند از حقوق پدری و مادری محرومند.

من به قلوب والدین متوسل می‌گردم که در مورد فرزندان شان، در مورد نور دیدگانشان، یا آنطور که اعراب می‌گویند، "پاره جگرشان که روی زمین راه می‌رود،" جز رفاه و آسایش هیچ نمی‌خواهند. از آنها تقاضا دارم در مورد شرایط حاکم بر جهان بیندیشند و خود دریابند که آیا فرزندان شان به حفظ و صیانت نیاز دارند یا این که باید آنها را به حال خود رها ساخت و در مقابل تأثیر و نفوذ ظالمانه زندگی تنها گذاشت.

هیچ عقل سلیمی ابداً انکار نمی‌کند که عالم قوی تر از توان ما است و اجتماع تحت سیطره بیماری های اجتماعی بسیاری است. آلودگی در کلیه منافذ و جوانب موجودیت انسان رخنه کرده و باطلاق های فساد اخلاق به اقصی نقاط جهان و خشک ترین بیابان های عالم و دورترین زوایای هر صحرائی لم یزرعی سرایت نموده است. امیال انسانی و شهوات حیوانی زمام گسیخته گشته و جمیع آنها می‌خواهند که ارضاء گردند. ارضاء این جانور شهوانی به هر قیمتی، یا قبول خطر قبول

نقض کلیه موازین مقدّس در حیات بشر، باید صورت پذیرد. تسلیم شدن در مقابل این امیال نفسانی به حکمی عمومی بدل شده است.

فرزندان ما، فرزندان بیچاره ما، مستغرق در این عالم آشکارا فاسد و بی بندوبار، که جانور خروشان شهوت بلامنازع است، گرفتار مخصمه حیل و نیرنگهای شیطانی آن، عاجز از تشخیص صفات اهریمنی از سجایای ربّانی، و غالباً بی خبر از محبت همراه با گشاده رویی، محروم از دلسوزی و احترام، خود را محاط به تمایلات درونی شخصی از يك طرف و تحت تأثیر جاذبه های خیره کننده و اغوا کننده آنها می یابند. آیا آنها به نوری فرا راه خویش نیاز ندارند؟ آیا به قوه ای ذاتی و نیرو مند محتاج نیستند که آنها را قادر سازد چون انسان واقعی زندگی کنند، با فخر و غروری آسمانی گام بردارند و از زندگی پاک، منزّه و مقدّسی به عنوان مقدّمه ای برحیات ابدی برخوردار شوند؟

### صیانت منبعث از تعالیم حضرت بهالله

هر توضیحی که جهان بدهد و هر قدر که دنیا مصیبت فعلی را توجیه نماید، برای متمسکین به امر الهی کاملاً واضح است راهی که حضرت بهالله در این جهان محاط به ظلمت و تیرگی طرّاحی فرموده اند با موازین صیانتی تعالیم مبارک روشن و نورانی است.

غفلت و فراموشی نابخشودنی والدین در رفتارشان نسبت به فرزندان نتیجه استنتاج های نادرست است و نهایتاً فرزندان را به ورطه رسوایی و شرمساری می رساند و در حیات آتی آنها را در معرض عدالت الهی قرار خواهد داد.

اگر ما در خانه ای بدون چراغ زندگی کنیم، پیامد مشکلات نا پیدا و حتمی مصیبت ها و بلاها بالاترید در انتظار ما است. اگر ما شعله ایمان را در قلوب قلوب عزیزان نونهالمان روشن نکنیم، انحطاط زندگی جسمانی، روانی و روحانی آنها بلافاصله آغاز می گردد. هر جایی که نوری باشد همه چیز به نهایت نظم و دقت قرار داده و به وضوح مشاهده می شود؛ و ساکنین خانه می توانند از همه چیز به نحوی صحیح استفاده کنند. همین مورد در خصوص نور ایمان وقتی که در دل و جان کودکان روشن شود، صادق است. در این صورت مواهب خداداده آنها، استعدادها و قابلیت های موهوبه الهی در کمال نظم و هماهنگی و به نحوی موثر عمل خواهند کرد.

موقعی که افق لایتنهای زندگی در مقابل دیدگان فرزندان ما گسترده می شود، مشاهده می کنیم که تحت فشار دو نیرو قرار می گیرند. یکی از این نیروها آنها را پایین می کشد و به جایی می رساند که کلیه لذات آنها به ملال و غم بدل می گردد، و نیروی دیگر، که به صورت ندای درونی آنها متجلی می شود، طالب آن است که آنها را به اعلی قلل و مدارج جلال و شکوه برساند، جایی که حتمی مرگ به جلال و ابدیت تبدیل می شود. با دیدگان منتظر، بی گناه معصوم و مبهوت آنها به ایشان نگاه کنید، که در بحبوحه قوای مناقشه برانگیز و ویرانگر زندگی بلاتکلیف مانده اند. آیا با خیال راحت مانند تماشاچیان رومی بر صندلی خود می نشینیم و زندگی انسان هایی را به نظاره می نشینیم که به دهان درندگان پاره پاره می شوند؟ یا، چون والدینی صدیق و امین، به آنها کمک می کنیم، هدایتشان می نماییم، مساعدت می کنیم تا دیدگان خود را به بالا بدوزند و شمس در حال اشراق جلال و جمال را مشاهده کنند؟

### غیبت روح را خمود می سازد

يك مصیبت به تجربه برای من ثابت شده که به نحوی بی رحمانه مرگی تدریجی را برای روح در حال رشد فرزندانمان به ارمغان می آورد. این مصیبت غالباً به صورت مهمانی ناخواسته وارد می شود، اما افسوس که گاهی اوقات نیز دعوت می شود، بهترین مسندها، یعنی قلوب ما، به او اختصاص می یابد و شیرین ترین زندگی گرانقدر ما به او تقدیم می شود. مانند زهریر منجمد کننده زمستان است که به بیشه های بادام بگذرد، شکوفه ها را بخشکاند و زارعین بیچاره ای را که در کمال آرامش و آسایش در اطاق های گرم خود نشسته اند، محزون، مغموم و فقر زده رها می سازد.

این مزاحم متجاوز موزی غیبت است. هر قدر ما سعی می کنیم اطفال خود را با روح امر مباح پرورش دهیم، احکام، اصول و اوامر الهیه را به آنها بیاموزیم، اگر ادنی زمرهء غیبت در خانهء ما وجود داشته باشد، اطمینان داشته باشیم که این نونهالان عزیز ما برای همیشه از دست خواهند رفت و به نحوی جبران ناپذیر در طریق خطا گام بر خواهند داشت.

اثرات پر مخاطره اش چنان تدریجی و نامحسوس است که نفس خود انسان احساس خطر نمی کند و والدین نسبت به علائم این بیماری روحانی در حال انتشار آگاه نمی شوند. یکی از مبلغین قدیم امرالله می گفت ما سعی می کنیم بار سنگینی را به طبقه بالای ساختمان برسانیم، و وقتی بار به مقصد خود رسید، انسانی غافل لبهء تیز چاقو را روی طناب حامل بار می گذارد. سقوط حتمی است. جمیع مساعی کارگران بسیاری که بار را بالا می کشیدند برای يك لحظه از بین می رود. همین موضوع در مورد جو زهر آگینی که این مهمان موزی در مسکن و مأوای ما ایجاد می کند مصداق دارد.

تصور می کنیم بچه ها مشغول بازی با اسباب بازی های خود هستند و به آنچه که ما می گوئیم توجه ندارند. ممکن است صحیح باشد که آنها آگاهانه به مکالمات بزرگترها عکس العمل نشان ندهند، اما چشمان آنها می بیند و گوشهائی آنها می شنود و همه چیز را در درون خود ثبت می کنند.

دل و جان کودکان مانند آئینه های صاف با ظروف آب پاک، شفاف و زلال است. هر کلمه ای که ما علیه دوستان دیگر بگوئیم، مانند قطره ای جوهر است که در اعماق قلوب پاک و زلالشان فرو می رود. در آغاز ممکن است تغییر رنگ محسوس نباشد، اما ما می دانیم که با تمام اثرات زهر آگینش جذب می شود. اگر قطرات سم تکرار شوند، کل وجود قربانی مرضی روحانی می شود که اولین علائم آن اکراه از حضور در کلاس درس اخلاق، حسادت و حتی گاهی اوقات نفرت نسبت به سایر بهائیان است.

وقتی که ما بزرگترها در خانه های خود نشسته ایم و علیه سایر بهائیان، اعضاء لجنات و محافل روحانی محلی، و شاید منشی یا عضو محفل ملی، صحبت می کنیم، از فرزندان خود انتظار داریم چکار کنند؟ اطفال با احترام به این موسسات الهی نگاه می کنند و ما آنها را در اذهان خود در حال رشدشان و در قلوب مهربارشان به حداقل درجات تنزل می دهیم. بعد، وقتی که آنها به بلوغ می رسند، هیچ احساس امنیت و ایمنی در خانه های یاران نمی کنند و به لجنه ها، محافل روحانی محلی و محفل روحانی ملی هیچ اعتماد و اطمینانی ندارند. به این علت است که وقتی از آنها می خواهیم در کلاس های درس اخلاق یا مدارس تابستانه شرکت کنند، عکس العمل آنها آشکارا خصمانه است. دقیقاً مانند آن است که گویی ما کودک را فلج می کنیم و بعد، از او می خواهیم که بدود؛ یا او را گرسنگی می دهیم و بعد می خواهیم که معجزه آسا مانند قهرمانان ورزشی عمل کنند.

منبع: فاتح دلها نوشته ابوالقاسم فیضی صفحه 295

[www.Feyzi.org]

[www.Feyzi.org](http://www.Feyzi.org)